آتیه نو
هفت‌نامه
ATIYEHNO

صاحب امتیاز:
موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاستگذاری: ابراهیم رستمیان‌مقدم
مدیرمسئول: حامد شمس
سردبیر: اکبر هاشمی
معاون سردبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزامصطفی
امورفنی و صفحه‌آرایی: سیدسبحان علی ثابت
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرین ظهیری، فاطمه علی‌اصغر آزاده افتخاری، امین جلالوند، مسعود شاه‌حسینی، نگار مفید، محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی، حامد رسولی، مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا، حمیدرضا عبدالوند، بهاره بدیعی، جواد حیدریان، مسعود مشایخی
با تشکر از: بیژن رمضانی، ابراهیم باقری، صولت فروتن، احمدرضا سبزپوش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱

# آغاز به کار کمپین «کتاب جای گل»

کمپین «کتاب جای گل» که به یاد محمدرضا رستمی، روزنامه‌نگار باسابقه، راه‌اندازی شده با مشارکت احمد مسجدجامعی و سیدرضا صالحی امیری به طور رسمی آغاز به کار کرد. به گزارش ایسنا، متصدیان برگزاری مراسم بزرگداشت محمدرضا رستمی، دبیر سابق سرویس فرهنگ خبرگزاری خبر آنلاین، منتقد، نویسنده و روزنامه‌نگار باسابقه، طرح کمپین «کتاب جای گل» را برای گرامیداشت اندیشه‌های او راه‌اندازی کرده‌اند. این کمپین به صورت رسمی کار خود را آغاز کرده و احمد مسجدجامعی با اهدای ۱۱۰ جلد کتاب و همچنین سیدرضا صالحی امیری با اعطای ۴۰ جلد کتاب به بهانه ۴۰سالگی محمدرضا رستمی از نخستین افرادی هستند که به این کمپین پیوسته‌اند.



## مقلدها

●پیشخوان●
●مهدی رضایی●

«از اینکه مقلد هستیم نباید چندان گله‌مند باشیم. بازیگری حرفه شریفی است. اگر لااقل مقلدهای خوبی بودیم، دست‌کم دنیا شناختی از سبک پیدا می‌کرد. ما وا خورده‌ایم... فقط همین. مقلدهای بدی هستیم، انسان‌های بدی نیستیم. در رمان مقلدها، هائیتی در چنگال پاپادوکِ دیکتاتور اسیر است و ماکوته، پلیس امنیتی او، یکه‌تازی می‌کند. گراهام گرین با شگردهای سینمایی و شیوه‌های گزارش‌نویسی، نقش‌بازانش را در فضای جدی و طنز - که ویژه اوست - به حرکت درآورد. براون، صاحب مهمانخانه، اسمیت، آمریکایی ساده‌دل، و جونز قابل‌اعتماد، پشت نقاب هنرمندانه‌شان یک وجه مشترک دارند: هرسه از عشق، رنج و تردید می‌ترسند.»



این‌ها بخشی از نوشته‌ای است که در توصیف رمان مقلدهای گراهام گرین در پشت جلد آن آمده است. رمانی که تازه‌ترین چاپ آن با ترجمه زنده‌یاد محمدعلی سپانلو به بازار آمده است. رمان «مقلدها» در ۴۵۶ صفحه، با شمارگان ۱۱۰۰ نسخه، به قیمت ۳۳ هزار تومان توسط نشر افق به چاپ رسیده است. این رمان پیش‌ازاین چندین‌بار در نشرهای دیگر منتشر شده است.

●عکس نوشت●
●خانواده کار●

کسب‌وکارهای خانوادگی همیشه هم با آن تصاویر شیک و مفاهیمی که در دانشکده‌های کارآفرینی ارائه می‌شوند منطبق نیستند. گاهی تصویر پایین با کمی اغماض می‌تواند منعکس‌کننده یک کسب‌وکار خانوادگی و یا بهتر بگوییم کار و تلاش یک خانواده باشد. پدر و مادر و پسر دور بساط چای نشسته‌اند تا بعد از ساعت‌ها کار سخت و طاقت‌فرسا نفسی چاق کنند. گپ‌وگفتی و استراحتی کوتاه و دوباره برگشتن سراغ خشت‌ها و گل‌ها و قالب زدن‌ها. دخترک هم لی‌لی می‌کند و روزهای نوجوانی را این‌گونه خاطره می‌کند. او هم عضوی از خانواده کار است. خانواده‌هایی که کار تمام زندگی آن‌ها شده و فراغت و دورهم نشستن را الا به‌لای همان کار روزانه می‌گنجانند تا یادشان نرود که خانواده در هر سطح اقتصادی و اجتماعی که باشد به این دورهمی‌ها نیاز دارد، به این گپ زدن‌ها، به این نقشه کشیدن برای آینده. برای روزهای بهتر شاید. کارگران محجوب این سرزمین بساط شادی و فراغتشان گاه همین اندازه ساده و بی‌حاشیه است.

●ساختمان نیمه کاره-۶۱●
●مسعود مشایخی●

## تاوان به‌تن داشتن لباس خاکی

«موسی به نظرت خانه‌ام را چطور بسازم؟ می‌خواهم بدون مقاوم‌سازی آن را بسازم. به نظرت اگر زلزله بیاید و خانه‌ام مقاوم نباشد، بلایی سر بچه‌هایم می‌آید؟ پول ندارم و اجاره خانه‌ام چند ماه است که عقب افتاده. به نظرت دربه‌در خیابان باشیم بهتر است یا خانه‌ای بدون مقاوم‌سازی داشته باشیم؟ شاید روزی زلزله بیاید و زیر آوار بمانیم! موسی از خدا که پنهان نیست از تو چه پنهان، شب‌هایی می‌آید که نان خالی هم در خانه برای خوردن نداریم و گرسنه می‌خوابیم. موسی خدا صاحب‌کار بی‌رحم را نصیب آدم نکند که یک روز تا غروب برایش جان بکنی و کار کنی و غروب با هزار غرولند بگوید کار خاصی انجام نداده‌ای و برای دادن چندغاز پول هم چانه بزند.» این‌ها گفت‌وگوی دو کارگر روزمزد بود که آمده بودند حیاط ساختمان ما را که مملو از نخاله‌های ساختمانی شده بود جمع کنند، تا راه عبور و مرور مصالح باز شود و کارها زودتر پیش برود. مردی که این حرف‌ها و درددل‌ها را داشت چاق اما ورزیده بود و قدی کوتاه داشت. چانه پرحرفی داشت و یکسره حرف می‌زد و درددل می‌کرد. برعکس، موسی مستمع او، مردی لاغراندام و نحیف اما پخته و سردوگرم‌چشیده بود. کمتر حرف می‌زد و بیشتر به حرف‌های دوستش گوش می‌داد. من که در پارکینگ ساختمان مشغول کار بودم، ناخواسته گفت‌وگوی آن‌ها را می‌شنیدم. مرد چاق و ورزیده که تازه چانه‌اش گرم شده بود از زمین و زمان شاکی بود و از دوستانش که نارفیق می‌نامیدشان گله داشت. می‌گفت: «دوستانم قیمت کارگر روزمزد را شکسته‌اند. با قیمت پایین‌تری کار می‌کنند و کسی دنبال ما نمی‌آید. ما هم مجبوریم با همان نرخ پایین کار کنیم که اصلا چیزی عایدمان نمی‌شود.» با همه این احوال از کارگری رضایت داشت و می‌گفت: «خدا را شکر که تنم سالم است و می‌توانم همین کارها را انجام دهم.» عاقبت هنوز ظهر نشده بود که سرگیجه گرفت و کنار دیوار نشست. دوستش موسی لیوان آبی برایش آورد و مجبور شد جور دوست مریض‌احوالش را هم بکشد و تا عصر همه حیاط را تمیز و خالی از نخاله کند. عموما آدم‌هایی که کمتر حرف می‌زنند و بیشتر عمل می‌کنند مجبورند جور آدم‌های پرحرف و پرادعا را بکشند. مثل موسی که بیچاره هم کارهای دوستش را به دوش کشید هم به غم و غصه‌هایش گوش داد.

این هفته هم مثل چند هفته گذشته روزهای پررفت‌وآمد و پرکاری داشتیم و وقت انجام کارهای شخصی‌ام را هم نداشتم. به خاطر فشار کار، کارهایی که به من محول می‌شد را چند روز درست انجام نمی‌دادم و مرتب خرابکاری می‌کردم. همین دیروز کلی کار کردم، اما در آخر بعد از وارسی نقشه‌ها متوجه شدیم قسمتی از دیوار را اشتباهی ساخته‌ایم و مجبور شدیم آن را خراب کنیم و دوباره در جای مورد نظر بسازیمش. به حاج‌علی هم گفتم که کارهای عجله‌ای این‌گونه مسائل را به دنبال دارد و او هم تا حدودی قانع شد.

امروز یکی از دوستان کارگرم که در ساختمان کناری کار می‌کند سری به ما زد. مجروح بود و سرش باندپیچی شده بود. گفتم حتما در ساختمان و در حین کار مجروح شده که داستان مجروح شدنش را تعریف کرد. هم خنده‌دار بود و هم ناراحت‌کننده و تاسف‌بار. می‌گفت دیشب از یکی از چهارراه‌های شهر می‌گذشته که به‌یک‌باره خانمی با ماشین به ماشینش زده. می‌گفت: «پیاده شدم که ببینم ماشین‌ها آسیب دیده‌اند یا نه، که خانم عصبانی یک کشیده آبدار نثارم کرد و اقوامش هم آمدند و با چوب و چماق به سرم ریختند و کتکم زدند.» می‌گفت جالب اینجا بود که وقتی پلیس آمد آن خانم مقصر شناخته شد. با خنده گفت: «الکی کتک خوردم.» گفتم: «خب چرا آن خانم چنین کاری کرد؟» گفت: «خودم هم نمی‌دانم. شاید به خاطر لباس‌های سیمانی و خاکی‌ام بوده و کارگر بودنم.»

# درمان، پاره تن تامین اجتماعی است

## بررسی چرایی تفکیک‌ناپذیری تامین اجتماعی در میزگردی با حضور مسئولان ارشد این سازمان

ادامه از صفحه ۹

■ **این روزها برای برخی، همراهی سازمان تامین اجتماعی با طرح تحول نظام سلامت، با طرح ادغام مترادف شده و از آن سو نیز عدم موافقت سازمان‌های بیمه‌گر با طرح ادغام، به نوعی موجب شکست طرح تحول سلامت تعبیر می‌شود. با توجه به سابقه سازمان تامین اجتماعی در همراهی گسترده با طرح تحول سلامت، از لحاظ کارکرد و مسئولیت‌های حاکمیتی پیوند زدن مسئولیت یک سازمان بیمه‌گر به مشکلات مالی یک طرح ملی چقدر منصفانه و کارشناسانه است؟**

**همتی:** این فرض و ارتباط لزوما نمی‌تواند صحیح باشد. فرض ادغام بیمه‌های درمانی در وزارت بهداشت برای کمک به طرح تحول نظام سلامت، فرضی است تا درست. سازمان تامین اجتماعی در راستای کمک به طرح تحول نظام سلامت هزینه‌های زیادی را متحمل شده است. قبل از اجرای طرح، سازمان تامین اجتماعی ماهیانه ۳۸۰ میلیارد تومان به طرفین قرارداد خود بابت خرید خدمات درمانی پرداخت می‌کرد. این عدد در حال حاضر به یک هزار میلیارد تومان در ماه رسیده است! درصد کمی از تفاوت این دو عدد ناشی از افزایش قیمت‌ها و تعرفه‌هاست، اما بخش غالب این افزایش در راستای اجرای طرح تحول نظام سلامت و برنامه‌های هفت‌گانه آن است. بنابراین سازمان تامین اجتماعی شاید فراتر از «نه بیست‌وهفتم» سهم درمان خودرفته است. این موضوع نشان‌دهنده فشار مضاعفی است که طرح تحول نظام سلامت بر منابع سازمان تامین اجتماعی وارد کرده است. نکته دوم بی‌انصافی عده‌ای است که عدم توفیق در برخی حوزه‌های طرح تحول نظام سلامت را بر عهده سازمان‌های بیمه‌گر می‌گذارند. این خطر از همان ابتدا احساس می‌شد اما با وجود هشدارهایی که در رابطه با ناپایداری منابع طرح و احتمال اتهام‌زنی به سازمان‌های بیمه‌گر مطرح شد، متاسفانه بعضی‌ها، عامل ناکارآمدی و اشکال در اجرای طرح را سازمان‌های بیمه‌گر جلوه می‌دهند.

■ **در نقد کیفیت حمایت‌های سازمان تامین اجتماعی از طرح تحول نظام سلامت، بحث بدهی‌های سازمان‌های بیمه‌گر به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی دانشگاهی مطرح می‌شود. یکی از مقامات وزارت بهداشت همین اخیراً در برنامه‌ای تلویزیونی با حضور مدیرعامل سازمان بیمه سلامت اعلام کرد مطالبات وزارت بهداشت از سازمان‌های بیمه‌گر در اجرای طرح تحول نظام سلامت به ۱۳ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان رسیده است. این دیدگاه تا چه اندازه دقیق است؟**

**همتی:** اتفاقا پاسخ به این سوال کمک بزرگی به اصل موضوع می‌کند. سازمان بیمه سلامت که کریدوری است برای انتقال پول از دولت به دانشگاه‌ها و کمک به طرح تحول، بزرگ‌ترین مشکل را هم خودش داشته است. این سازمان در سال گذشته حدود ۸ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان کسری منابع داشت. اتفاقا سازمان تامین اجتماعی که سازمانی درآمد-هزینه‌ای است با عقد تفاهم‌نامه چهارجانبه و وارد کردن ۲ هزار میلیارد تومان از منابع بانک رفاه به معادله، بسیار جلوتر از برنامه پرداخت مطالبات بیمارستان‌های وزارت بهداشت رفته است. غالب بدهی‌های یادشده متعلق به سازمان بیمه سلامت است و نه سازمان تامین اجتماعی. آن طرف موضوع را هم باید نگاه کرد. بیمارستان‌های وزارت بهداشت مبلغ بسیار زیادی به شرکت‌های دارویی سازمان تامین اجتماعی بدهکارند که باید پرداخت شود. این چرخه متقابل است. عدم پرداخت مطالبات شرکت‌های دارویی باعث می‌شود نتوانیم مطالبات طرف‌های قراردادمان را به‌موقع پرداخت کنیم و این چرخه‌ای است که همچنان ادامه خواهد یافت. بنابراین دیدن یک‌طرف و ارائه ارقام و ندیدن بدهی‌های طرف دیگر، قطعا تحلیل ما را دچار اشکال می‌کند.

**تاج‌الدین:** یکی از پیشنهادهایی که به نمایندگان محترم مجلس ارائه کرده‌ایم این است که در قالب برنامه ششم توسعه دولت را مکلف کنند در سال اول اجرای برنامه، سیاست‌های بخش سلامت را در قالب لایحه‌ای به مجلس تقدیم کند. بنابراین در چنین فضای کارشناسی می‌توان موضوع سلامت و درمان را به سرانجام قانونی جامعی رساند که اعتبار و ارزش آن فراتر از اعمال نظر در قالب یک برنامه پنج‌ساله است.

●زیر پوست شهر-۶۷●
●نسرین ظهیری●

## میدان رنگ‌ها

حسن‌آباد میدان عشق‌های کهنه است. میدانی که بافتن در آن تنها بهانه است. رستاخیز رنگ‌ها. کاموا‌ها با رنگ‌های پاییزی دل‌انگیز، میان دکان که نه حجره‌های کوچک و تودرتو نشسته‌اند و بدجور دلبری می‌کنند. پاییز که می‌شود کار رونق می‌گیرد و مشتری‌ها درهم و تندتند کاموا انتخاب می‌کنند. می‌شود نشست گوشه میدان قدیمی و زیبا، زیر یکی از طاقی‌ها و نگاه مشتری‌ها را رد زد. میان آن‌ها که آمده‌اند و هی دست می‌برند توی این خوش‌رنگ‌های دوست‌داشتنی. عاشقان پریده‌رنگ، دودل هستند؛ شال گردنی برای یار بیافند یا کلاهی خوش آب‌ورنگ. این پا و آن پا می‌کنند و چشم‌هایشان ترانه می‌خواند. در سرزمین کاموا‌ها قرمزها را با سورمه‌ای و نارنجی را با خاکستری ترکیب می‌کنند. بعضی‌ها هم سرگردان دنیای رنگ‌ها می‌شوند مثل همین پیرمردی که دوتا رنگ گل‌بهی و عنابی گرفته دستش و توی چشم‌هایم تیز می‌شود: «شما بگو کدام را بردارم.» نگاهش مثل خانه‌های قدیمی اتاق‌های تودرتو دارد. توی اتاق‌ها گم می‌شوم: «نمی‌دانم. بستگی دارد، برای چه کاری می‌خواهید؟» گونه‌های پیرمرد می‌خندد و جوان می‌شود: «برای زنم می‌خواهم. یک عمر بنده خدا برای بچه و نوه کلاه و ژاکت و شال گردن بافته. حالا پاهایش درد می‌کند، نمی‌تواند تا میدان حسن‌آباد بیاید، امروز هزار خواهش و تمنا کرده تا بیایم برایش کاموا بخرم، می‌خواهد برای نوه دختری‌مان ژاکت ببافد. امسال رفته کلاس اول. می‌گوید حتمی باید ژاکتش را خودم ببافم.» دست می‌گذارم روی کاموای گلبهی: «این.» پیرمرد تایید می‌کند. آفتاب سربه‌سر برگ‌های زرد میدان حسن‌آباد می‌گذارد. چه میدانی است این میدان حسن‌آباد! محل برخورد نگاه‌ها. میدان کاسبی مهربانی. میدانی که دست‌هایی در آن عشق می‌بافند.